



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۰۶/۲۲

دوکتور محمد اکبر یوسفی

جنبش مردمی روشانی و نمایش آن در ادبیات افغانی

قرن ۱۶ - ۱۷

نویسنده: "مارتیروس اسلانووف" - مترجم م. اکبر یوسفی

نشر مجدد ترجمه قبلی:

(قسمت اول)

«قرن ۱۶» در تاریخ افغانستان یک عصر مهم محسوب می گردد: از آسیای میانه، فاتحین تحت رهبری بابر، نخست کابلستان و مناطق افغانستان را اشغال کرد، بعداً رهسپار شمال هندوستان شد، جائیکه بر آن در قرن ۱۶ امپراتوری مغل اعظم را تهدابگذاری نمود. این اشغالگری ها، تضاد های طبقاتی را در جامعه افغانی، که از قرن ۱۳ الی ۱۴، ساختار جامعه اولیه، مرحله فروپاشی را سپری نموده بود، تشدید بخشید. در نتیجه، پروسه فیودالی غاز یافته، در عده از اقوام مختلف، با شدت متفاوت براه افتاده است..(۱)

تاریخ افغانها، در قرن ۱۶ و قرن ۱۷، با مبارزه علیه مغل اعظم و متنفذین فیئودال رو حانی و دنیوی مهر خورده است، که نیروی رهبری آنرا فرقه روشانی تشکیل می داده است. از آغاز قرن ۱۹ توجه شرق شناسان غربی در آنجهت بوده است، که جنبش روشانی، یا یک جنبش صریح مذهبی ای فرقه یی بوده است، که علیه متعصبین («اورتودوکس») اسلامی قرار داشته است، یا جنبشی بوده است که بر ضد اشغالگران - مغل اعظم - بمثابة جنبش سیاسی افغانها، شناخته شده است. مطالعه دقیق ادبیات و منابع نشراتی افغانی، و یادگار های تاریخی، مؤلف را بدان معتقد ساخته است، که یک تجدید نظر برین طرز دید لازمی شناخته می شود، که با این سهم دست داشته، باید بمثابة آغاز در پیش گرفته شود.

تاریخ روشانی:

بطور مختصر می شود تاریخ این فرقه را چنین شرح نمود. بنیاد گزار فرقه (نشان و یا مدال - درویش) روشانی، بایزید انصاری بوده است، که بر اساس اظهارات منابع مختلف، یا در سال ۱۵۱۵م و یا در سال ۱۵۲۵م در جلندر (پنجاب) متولد گردیده است. بایزید مربوط یک قوم کوچک مسمی به اورموری (بره کی) یاد شده است، که بطور پراکنده در وزیرستان (ماحول «کانیگورم») و جنوب کابل، در دره لوگر به سر می برده اند. پدر وی، شیخ عبدالله انصاری، یک باز مانده شیخ سراج الدین انصاری، بدینترتیب از یک منشأ بلند پایه، شناخته شده است.

در آغاز قرن ۱۶ والدین بایزید از هندوستان، به وطن شان، «کانیگورم» فرار نموده اند. بعد از ازدواج دومی پدرش، زنده گی این پسر در خانه والدین، خیلی دشوار گزارش یافته است. در کتاب «دبستان المذاهب» («مکتب مذهب ها»)، که در قرن

۱۷ تحریر یافته است، تذکار می یابد، که بایزید، حاضر در آوان طفولیت، نه تنها از کشت خود، بلکه از کشت بیگانه ها نیز مواظبت و پاسداری می نموده است.

در مرحله جوانی علاقه به تصوف نشان داده، پیری (معلم عقیده) را برای خود، خلاف خواست پدرش دریافته است، توضیح داده است که « بر اساس نسب و منشأ حیاتی نمی توان شیخ گردید. ».

وقتی بالغ می شود، بایزید به هند بر می گردد، تا در آنجا بفروش اسب ادامه دهد، که از سمرقند دریافت می داشته است. در پنجاب با ملا سلیمان آشنا می شود، یک اسماعیلیه معروف و «لا مذهب اصلاح نا پذیر»، آنطوری که دشمنان فرقه از وی بدین صفت یاد می نموده اند. در اینجا بایزید با یک دختر از قوم لودی، که قبل از مغل اعظم، سلطنت حاکم در اختیار آن قوم بوده است، ازدواج می کند.

درین زمان یک تغییر قاطع در زنده گی بایزید، رخ داده است، وقتی که پس از تولد پسرش، عمر، بایزید به وطنش «کانیگورم» برگشت می کند، بلاخره تمام مناسبات خود را با پدر و عمویش قطع می کند. اختلافات نظر در مورد مذهب، باعث بروز تشنجات با اقارب او گردیده است. درین اختلاف از جانب پدرش جراحت بر می دارد، بایزید مجبور به فرار می شود. از مسیر کابل وارد ساحات جلال آباد گردیده، در آنجا نزد ملک سلطان احمد، از قوم مهمند پناه یافته است (این قوم در اتحاد با اوریا- خیل) قرار داشته است. بعداً به منطقه پشاور اقامت اختیار می کند. او در بین قوم خلیل جا می گیرد، که مربوط به عین اتحاد قومی بوده است. درینجا بایزید، بر اساس شهادت آخوند درویزه به موعظه و پخش تیئوری اش در بین افغانها و هندی ها، پرداخته است. بزودی خبر پخش گردیده است، که بایزید یک پیر برجسته است. پس از آنکه در هند تیئوری "یوگا" را هم فرا گرفته است، بایزید به موعظه های خویش در باره انتقال روح مبادرت می ورزد، طوریکه بر آن تز (تیسز- مترجم) تجدید تجسم خداوندی را علاوه نمود. او اعلان کرد که تجسم کامل خداوندی در روی زمین پیر های مقدس اند. او همچنان از موقف «اشتراک کالا» یک (تفصیل درین باره، در پائین نشان داده شده است). پیروان او به او «پیر روشن» - «پدر (پیر) روشنی»، یاد می نموده اند. از آن لقب و نسب، همچنان، نسبت روشانی برای این فرقه، منشأ گرفته است.

اکثریت اعضای قوم خلیل، بزودی پیروان بایزید گردیده اند. بعداً قوم محمد زانی هم به دکتترین او پیوسته اند، که بر مبنای دعوت آن قوم، به منطقه هشنغر نقل مکان می کند. در آن منطقه مسکونی، در «کلادر» اقامت اختیار نموده است. (این واقعه بر اساس یک منبع در سال ۱۵۴۲ صورت پذیرفته است. ولی منبع دیگر سال ۱۵۶۰م را، یاد می کند).

از «کلادر»، بایزید در همه ساحات دیگر، هیئت ها اعزام داشته است. او همچنان نماینده خود را بمرجع عالی روحانیون اسلامی - سید علی ترمیزی (ترمزی؟- مترجم) و شاگرد او آخوند درویزه فرستاده است. آنها بی درنگ به مخالفت وی پرداخته اند. در نتیجه آتش اختلافات ایندولوژیک در می گیرد، که مغل اعظم در مورد، به مداخله اقدام می کند.

پسر پادشاه همایون، میرزا محمد حکیم (یک نوه بابر)، در آنزمان حکمران کابل، دستوری صادر نموده است، تا بایزید را نزد او احضار کنند. در محفل منازعه و مناقشه که خود با علما (مذهبیون مدرس) تنظیم نموده بود، بایزید برنده شناخته شده است، و در نتیجه رها می گردد.

از کابل بایزید به «لچاپور» (- لالیور؟: مترجم) در منطقه ننگرهار بر می گردد، جائیکه باشندگان زیادی آن منطقه، به پیروان او پیوسته بودند. افریدی و اورکزی، اقوام ای که در ساحه «تیرا» بسر می برده اند، نیز به فرقه او پیوسته اند. بعد از آنکه اقوام متعددی را بدور خود جمع می نماید، به مناطق نزدیک کوه ها، در منطقه «توتا»، واقع در شمال پشاور مرکز اختیار نموده، بایزید با مغل اعظم و علمای جانبدار او اعلان جنگ می دهد. بعد به «تیرا» می رود در منطقه مسکونی «چوره»، محاربه بین قوای بایزید و یک بخشی از قطعات اردوی مغل اعظم در می گیرد. مسکونین منطقه کوهستانی اسلحه نداشته اند- بایزید ۳۰۰ نفر را با «نی سخت» مجهز ساخته بود، که از آن بحیث نیزه کار می گرفته اند، بدینوسیله دشمن را شکست داده اند.

زامداران امپراتوری مغل، به پیروزی اقدام خود مطمئن نبوده اند، که بر دشمن آنها، یعنی بر **بایزید** در جنگ رویارویی، غالب شوند. بناءً با معامله و مذاکره با باشندگان «تیراخ» (ممکن «تیرا» - مترجم) دست برده بودند. اما این توطئه افشا شد. پس از یک مدت، **بایزید** چند هزار جنگی سوار کار را سازمان داده، و بار دیگر به محاربه علیه امپراتوری مغل آغاز نموده، بر ننگرهار یورش می برد. در برخورد در نزدیک منطقه «تور رگه»، روشانی به شکست مواجه گردید. **بایزید** توانست فرار کند، بعلت مریضی ایکه در زمان فرار عاید حالش گردیده بود، در سال ۱۵۸۵ وفات می یابد.

با مرگ **بایزید** انصاری («پیر روشن»)، مبارزه مسلحانه این جنبش علیه حاکمیت مغل خاتمه نمی یابد. تحت رهبری پسران و نواسه **بایزید** انصاری مبارزه ادامه یافته است. چنانچه طوریکه در گزارش آمده است، در سال ۱۵۸۶م، یک اردوی مکمل روشانی (متشکل از ۲۵۰۰۰ افراد جنگی پیاده و ۵۰۰۰ سوارکار)، شهر پشاور را به محاصره گرفته، توانسته بودند، رابطه بین کابل و هند را قطع نمایند.

نویسنده کتاب «مأثر الامرا» («مسیر الامرا؟ - مترجم») (اعمال فوق العاده صاحب منصبان) می نویسد، قیام کنندگان قوم مهمند، «تحت فشار فیئودالان» و به تحریک آنها دست به بلوا زده، **فیئودال مقتدر سید حمید بخاری** را بقتل (۲) رسانیدند. پس از آن، بین پسر بزرگ **بایزید** روشن، **شیخ عمر** و **پیروان بایزید** در یکطرف و **حمزه خان** سرکرده قوم **یوسفزی**، در جانب دیگر، اختلافات شدید بروز نموده، در نتیجه برخوردهای مسلحانه بین اعضای جنبش روشانی و همین سرکرده قوم **یوسفزی** در گرفته است.

در دو محاربه اولی جنبش روشانی موفق بوده اند، ولی در مقابله سومی حمزه خان **یوسفزی** غالب گردیده است. **دالاکزی** ها (یک قومی که در نزدیکی پشاورا قامت داشته اند)، در سال ۱۵۹۱م **عمر** و برادرش **خیرالدین** را کشته اند. در عین وقت سومین پسر **بایزید**، **نورالدین** نیز کشته شده است. **چهارمین پسرش جلال الدین** به اسارت افتاده و به دربار اکبر پادشاه برده شده است. با وجود آنکه پادشاه، **جلال الدین چهارده ساله** را عفو نموده بود، ولی او فرار نموده و به گروپ **پیروان** پدرش می پیوندد و بمثابة دشمن آشتی ناپذیر اکبر مبدل می گردد. حین یک حمله بر غزنی در سال ۱۶۰۰ **جلال الدین** نیز کشته می شود.

جنبش روشانی که حال تحت رهبری پسر **عمر** بنام **احداد** قرار داشت، رشد روز افزون می نمود. چنانچه در سال ۱۶۱۱م روشانی ها بر کابل هجوم برده، با وجود آنکه جنگ حتی در سرک ها و کوچه و بازار کشانیده شده بود، ولی در هدف اشغال کابل، ناکام گردیده بودند.

در سال ۱۶۱۹م، در منطقه کوهستانی «سنگیاج» «سنگیج؟ - مترجم)، جنگ خونین بوقوع پیوسته است، که در نتیجه اردوی مغل به شکست عظیمی رویرو گردیده، غنیمت های بزرگ بدست افغانها می افتد. در جمله غنیمت، از ۵۰۰۰ رأس اسب نیز تذکر رفته است.

ملک تور، رهبر قوم **عبدالعزاز خیل**، مربوط **اورکزی - دولتزی**، در همین مرحله مرتکب خیانت به جنبش روشانی گردیده، تغییر جبهه داده، به مغل پیوسته است. لشکر خود را به «تیراخ» (تیراه؟) انتقال داده، یاری رسانید، تا **احداد** از شهر رانده شود. **احداد** به منطقه ختک پناه می برد. قوای مغل بدانجا فرستاده می شود. پنج تا شش ماه در آنجا نیز جنگ دوام می کند. در سال ۱۶۲۶م **احداد** کشته می شود. افغانها عقب نشینی می کنند. دختر **احداد** که نمی خواست، به عساکر مغل تسلیم شود، از بلندی برج یک قلعه، به سقوط مرگ آور دست برده است. خانم او، **الانی زیبا**، دختر **جلال الدین**، که برای **احداد** در جنبش روشانی کمک بزرگی بوده است، با پسرش **عبدالقدير** به «تیراخ» (تیراه؟) فرار نمود.

در سال ۱۶۲۸م، افغانها به رهبری **عبدالقدير**، پشاور را به محاصره گرفتند. در قیام علیه مغل اقوام ذیل سهم گرفته بودند: **خلیل**، **مهمند**، **داودزی**، **جگانی**، **یوسفزی**، **لودی** و ممکن ختک هم. در یک گزارش کروئولوژیک تاریخ آمده است که افغانها، «مانند مرچه و ملخ» از هر طرف ریختند. در نتیجه مناقشات و اختلافاتی که در بین اقوام بروز نمود، **یوسفزی** و **جگانی** شکست خورده اند. مغل با انواع تعهدات **الانی** و **عبدالقدير** خان را به پشاور جلب نمود، جایی که چند روز بعد، در نتیجه ضربه با حمله زهری بقتل رسیده اند. برای سرکوبی جنبش روشانی، به منطقه **افریدی** اردو فرستاده شد. با استفاده از طرق ترجیحی

پیش کشیدن رشوه، مغل، یوسف افریدی و اذارمیر اورکزی را به جبهه خود بکشاند و جاگیر ها در پانی پت (سرهند) برای آنها سپرده شود.

بعد از آن رهبری جنبش روشانی را، پسر جلال الدین بنام کریمداد، بدوش می گیرد. تحت سلطه شاه جهان، در سال ۱۶۳۶م، قوم بنگش سرکوب گردید، کریمداد هم در پشاور کشته می شود. با وجود آنهم الی
اخیر قرن ۱۹ در ساحات شمالغرب هند، هنوز هم یک چند هزار از پیروان جنبش روشانی(۳) وجود داشته اند

خصلت جنبش روشانی:

بعضی از محققین برین عقیده بوده اند که جنبش روشانی، مبارزه کفار یا ملحدین علیه روحانیون متعصب مذهبی بوده است. دیگران معتقد بوده اند، که این جنبش، مبارزه مردم افغانستان در مجموع علیه اشغالگران، علیه پادشاه یا امپراتور مغل بوده است. حال می کوشیم، تا در مورد این سوال روشنی حاصل گردد. یکی از خصوصیات، ماهیت سرسختانه و توده یی جنبش، شهادت می دهد که اساس جنبش روشانی به هیچصورت تنها مناقشات روی موضوعات علم ماوراء الطبیعه در باره ماهیت جهان و تجدید تجسم و یا شناخت خدائی را در بر نداشته است. محقق معتقد بر اینست که در مورد جنبش روشانی همان حالت صدق می کند که فریدریش انگلس در رابطه با جنگ دهقانان در المان گفته است:

« در جنگ های نام نهاد مذهبی در قرن شانزده نیز مقدم بر همه، با منافع مادی طبقاتی خیلی مثبت، مرتبط بوده، این جنگ ها مبارزات طبقاتی بوده اند. به همان اندازه مانند تصادمات درونی بعدی در انگلستان و فرانسه مطابقت داشته است. اگر این مبارزات طبقاتی در آنوقت، آزمون و محک مذهبی حمل می نموده اند، اگر منافع، نیازمندی ها و خواسته های طبقات جداگانه خود را تحت لایه مذهبی پوشیده بودند، این تغییری را در اصل موضوع وارد نمی آورد، این امر بسادگی از مناسبات زمانی توضیح حاصل می گردد...»

واضح است، که بدینوسیله بصورت عموم، حملات ضد فینودالیزم، قبل از همه بمثابه حمله بر کلیسا، همه انقلابیون، دکترین های اجتماعی، سیاسی، عمدتاً باید از جانب روحانیون با مهر بی دینی کوبیده می شد. برای اینکه تمسک برمناسبات موجود اجتماعی صورت گرفته می توانست، باید تکت مقدس(۴) برایشان مهر می خورد.

وابستگان گروپ دومی، مجبور به اعتراف بوده اند، که خان ها (سرکردگان اقوام و بخش های تحت نفوذ آنها)، از جنبش روشانی کنار می رفته اند. سبب آن، اندیشه هایی هم در مورد وضعیتی است، که اقوام مختلف افغانی، همه مساویانه، در برابر جنبش عمل نمی نموده اند: وزیر بعنوان مثال، در حالیکه بایزید در واقعیت تینوری خود را بین آنها تبلیغ نموده بود، در جنبش سهم نگرفته است. بعضی اقوام (نظیر افریدی، خلیلی، بنگشی، و غیره اقوام نام نهاد شاخه کرلانی) مقاومت و پایداری بزرگتر نشان داده اند. بعضی اقوام دیگر از خود نوسانات نشان داده اند (بطور نمونه یوسفزی).

مخالفین بایزید را ملامت می دانسته اند که موصوف اشتراک زن و شوهر را در دارائی و عظ می نماید (۵). در تحت این موضوع چه چیز مشخص نهفته بوده است؟ حل معمى را می توان در « تاریخ مرصع» (« تاریخ کوچک مزین») – داستان تاریخی قوم ختک دید، که در قرن ۱۸ پدیدار گردیده است، نویسنده آن افضل خان، رهبر قوم و نواسه شاعر معروف قرن ۱۷، خوشحال خان ختک بوده است. افضل خان گزارش می دهد، پدر کلان جانب مادری اش، ملک تور، ملک اورکزی، در آغاز در جنبش روشانی سهم گرفته است، لیکن پس از آن به این جنبش پشت گشтанده، به جانب قیصرمغل موقف اتخاذ نموده است. در یک مناقشه با اعداد، ادعا صورت گرفته است که گویا ملک تور برایش گفته است: « **من حاضریم هر امر ترا پسر برسانم،**

مگر برایت حق نمی دهم، که بر خانه و زمین ام تصرف داشته باشی.» (۶)

وقتی در حال حاضر در نظر گرفته شود، این کلمات تفهیم می نماید، که در برخی از اقوام پشتون، تا امروز مقررات به اصطلاح ویش محفوظ مانده است – رسم تقسیم مجدد وقفه یی زمین در بین باشندگان محل (طوریکه در بعضی موارد، نتنها زمین بلکه خانه نیز تعویض می گردیده است).

زمانیکه اقوام افغانی در قرن ۱۵، ساحات جنوب کابل را اشغال نموده اند، زمین را بین اقوام مختلف و خانواده ها یا خویشاوندان نسبی تقسیم نموده اند. تقسیمات نویتی مجدد این زمین ها، نتنها در چوکات یک واحد جداگانه اقتصادی – بلکه در سراسر منطقه مسکونی، در وقفه ها، بین تمام مناطق، بشمول خویشاوندان و در بین تمام اقوام، تعویض صورت می گرفته است. ایران شناس نارویجی « م. مارگن شتیرنه»، که در سال ۱۹۲۹م، در مناطق سرحدی شمال غرب هند سفر نموده است، رهنمایش یک پشتون («پتان») از منطقه دیر، برایش گزارش می دهد، که هر ۱۰ سال، با خویشاوندان خود، بیک ده (قریه – مترجم) دیگر نقل مکان می نماید و هر پنج سال، زمین را با دیگران عوض می کند.



ختم قسمت اول

ادامه دارد

